



مارادونا پس از مرگ

سال ۲۰۰۵ در یک برنامه تلویزیونی در آرژانتین از دیگو مارادونا پرسیده شد اگر بخواهی در مراسم تشییع جنازه‌ات حرف بزنی، چه جملاتی را بیان می‌کنی؟ مارادونا در جواب این چند خط کوتاه را گفت: « خوشحالم از این‌که فوتبال بازی کردم زیرا ورزشی بود که بیشترین شادی و بالاترین حد آزادی را به من داد. فوتبال چیزی

روایت خلعتبری،تنها شاگرد ایرانی دون دیگو از حضور در الوصل تا شنیدن خبر مرگ مارادونا

در آغوش اسطوره

محمدرضا خلعتبری تنها شاگرد ایرانی مارادونا بود، زمانی که در الوصل بازی می‌کرد. اتفاقاً مارادونا اعتقاد زیادی به محمدرضا داشت و در کمتر مسابقه‌ای بود که او را به صورت ثابت در نوک خط حمله بازی ندهد. پس از درگذشت مارادونا با او تماس گرفتیم اما زیاد حالش خوش نبود و گفت:«واقعا خوب نیستم، باورم نمی‌شود. بعداً مفصل در این باره حرف می‌زنم.» دو روز بعد، خلعتبری که کمی آرام شده بود از خاطرات خوبی که در کنار مارادونا داشت حرف زد و از این گفت که هنوز هم برایش غیرقابل باور است که مارادونا به رحمت خدا رفته است.

هنوز هم ظاهر در شوک مرگ مارادونا هستی...

انگار دارم خواب می‌بینم. هنوز هم در شوک هستم. یاد روزهایی می‌افتم که برای اولین بار او را دیدم. به هر حال مارادونا بود و اسطوره همه فوتبال جهان. همان زمان‌ها هم گفته بودم باورم نمی‌شد مارادونا مربی من است. این اتفاق برای من خیلی سخت است. من شاگردش بودم و یک فصل خیلی خوب را در کنار این اسطوره داشتم.

وقتی خبر را شنیدی چه حسی داشتی؟

اول فکر می‌کردم از همین شوخی‌ها در فضای مجازی است برای این‌که فالوئر و ممبر بگیرند، اما در کمتر از یک دقیقه همه‌جا پر شد از این خبر. برای من قابل درک بود. یاد روزهای خوبم در الوصل افتادم. یاد شوخی‌های زیادی که می‌کرد. اسطوره‌ای بود برای خودش. شخصا خیلی چیزها از او یاد گرفتم.

واکنش ایرانی‌ها به خبر درگذشت مارادونا

علی دایی: مارادونا معجزه‌ای در زمین فوتبال بود.

جواد نکونام: «نقش اول» فوتبال از جهان رفت.

احمدرضا عابدزاده: ستاره فوتبال جهان درگذشت.

نوید محمدزاده: دیگو، تو بزرگ بودی، بزرگترین، سیستم و آدم‌های کوتوله، تحمل دیدن بزرگی تو را نداشتند. پروژه حذف و مرگ تدریجی تو وقتی شروع شد که دو گل قرن را به انگلیس زدی.

پژمان جمشیدی: از دیدش که خبر فوت مارادونا را شنیدم، بارها تکرار کردم مگر می‌شود تو بمیری دیه‌گو. مگه خالق آن همه خاطرات زیبایی کودکی ما روئین تن نبود. مگه هر کاری می‌خواستی داخل زمین و بیرون زمین نمی‌کردی؟ مگه مجسمه تو در کلیساهای ناپل و آرژانتین کنار مجسمه مریم و مسیح نبود. مگه دست خدا هم می‌میرد؟ جهان بی‌تو یه چیزی کم دارد، تو یاغی دوست‌داشتنی دیوانه.

جواد خیابانی: در گفت‌وگو با خودت هم گفتم که مهم نیست این همه از تو بد بگویند و با کواکبین و مافیا و فساد متهمت کنند تو خودت مخدر نسل ما بودی ... تو خودت مافیای ما بودی و ما تو را دوست داشتیم. **حسین ماهینی:** دقیقه ۱۰ بازی با آرژانتین تو جام جهانی بود

کارلوس کی‌روش: ما تنها مارادونا را از دست ندادیم، بلکه جزئی از فوتبال را از دست دادیم. مارادونا خودفوتبال است. شماره ۱۰ جاودانه و جهانی است. دیگه وینو همیشه مرا کارلیتو صدا می‌زد. از تو به خاطر جادوی فوتبالت و حمایت همیشگی‌ات تشکر می‌کنم. به خاطر حمایتی که در جام جهانی ۲۰۱۰ در دیدارمان در امارات داشتی از تو تشکر می‌کنم.

شبیبه به لمس کردن آسمان‌ها با دستانت است». حالا که این اسطوره فوتبال از دنیا رفته، نگاهی به تیتروهایی می‌اندازیم که روزنامه‌ها در این زمینه منتشر کرده‌اند:
۱- مارکا، چاپ اسپانیا: اگر یک بار دیگر به دنیا بیایم، باز هم می‌خواهم فوتبالیست و دیگو مارادونا شوم، من بارها مردم را خوشحال کردم و همین برابم کافی است.

شبیبه به لمس کردن آسمان‌ها با دستانت است». حالا که این اسطوره فوتبال از دنیا رفته، نگاهی به تیتروهایی می‌اندازیم که روزنامه‌ها در این زمینه منتشر کرده‌اند:
۱- مارکا، چاپ اسپانیا: اگر یک بار دیگر به دنیا بیایم، باز هم می‌خواهم فوتبالیست و دیگو مارادونا شوم، من بارها مردم را خوشحال کردم و همین برابم کافی است.



خاطرات حضور در الوصل و ...

باور کنید همه آنها مثل یک فیلم از مقابل چشم‌مان رد شد. من لژیونر بودم و از ایران رفته بودم، اما هیچ فرقی بین من با سایر بازیکنان نمی‌گذاشت. به همه احترام می‌گذاشت و با همه خوب بود. بارها دیده بودم که از کشورهای مختلف جهان تا امارات می‌آمدند برای این‌که با مارادونا عکس بگیرند. هر چه دارم فکر می‌کنم اصلاً باورش سخت است. مارادونا با عظمت بود، همین.

به ایران هم خیلی علاقه داشت...

چند بار گفته بود که دوست دارد به ایران بیاید، اما خب هرگز این اتفاق نیفتاد. مردم ایران را دوست داشت. البته در دبی هم ایرانی‌های زیادی می‌آمدند سر تمرین الوصل و به مارادونا ابراز علاقه می‌کردند.

خاطره ویژه‌ای داری که بیشتر از همه در خاطرت باشد؟

یک بار وقتی گل زدم کلی دودیت تا بیاید من را بغل کند. ببینید وقتی دارم این خاطره را تعریف می‌کنم موهای بدنم سیخ می‌شود. دارم درباره شخصی حرف می‌زنم که خیلی‌ها در جهان دوستش داشتند. حالا شما فکر کنید گل زده‌اید و مارادونا برای استقبال به سمت شما می‌آید. اصلاً تصور کردنش هم شیرین است. او به مسوولان الوصل گفته بود محمدرضا باید در تیم بماند. به بازی من علاقه زیادی داشت.

مارادونا: دو بار از ایران دعوت‌نامه داشتم

ما و اعجوبه‌ای که رفت

دیگو مارادونا با مرگ خود، جهان را عزادار کرد. این هم قصه‌های کوتاهی از ایرانی‌ها و مارادونا؛

تنها بازیکن ایرانی که مقابل دیگو مارادونا بازی کرد [۱] آندرانیک اسکندریان بود. او با تیم کاسموس آمریکا مقابل بارسelونا قرار گرفت که در آن بازی ۵ بر ۳ برنده بودند. انگار آن روز، روز دیگو نبود.

در دوران ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد، دیگو مارادونا برای قدرانی از مقابله ایران با نظام‌های دیکتاتوری جهان، پیراهن شماره ۱۰ خود را به رسم یادبود به سفیر کشورمان در بوئنس آیرس داد. او این پیراهن را به مردم ایران هدیه داد ولی ظاهراً به رئیس جمهور وقت رسیده است.

یک بار مارادونا به خاطر خلعتبری شاهد غرش کی‌روش بود! وقتی او اجازه نداد محمدرضا به تیم ملی ملحق شود، کارلوس طوری تلفنی برایش قاطی کرد که مارادونا یک روز بعد در رسانه‌های امارات گفت شوکه‌شده و شایسته این رفتار نبوده است. مارادونا یک بار در مصاحبه‌ای اختصاصی با یکی از رسانه‌های ایرانی گفت: «دو بار از ایران دعوت‌نامه داشتم ولی نتوانستم به کشور شما بیایم. ایران را دوست دارم.»

مسوولان فدراسیون فوتبال سال ۲۰۱۳ ادعا کردند برای رونمایی از پیراهن تیم ملی ایران از دیگو مارادونا دعوت کردند و قرار است او با دریافت ۱۰۰ هزار دلار، از دبی به تهران بیاید. با توجه به همگروهی ایران با آرژانتین، دیگو از شنیدن این خبر به شدت عصبانی شد و در مصاحبه‌ای گفت: «گزارش مطبوعات ایران دروغ و بی اساس است. حتی فکر این که پیراهن کشور خودم را به هر قیمتی بفروشم غیرممکن است. من به این دروغ‌ها عادت کرده‌ام. پیراهن آرژانتین را با هیچ قیمتی عوض نمی‌کنم.»

مارادونا در بازی ایران و آرژانتین در ورزشگاه حضور داشت و بازی را از نزدیک تماشا کرد. در دقایقی او از جای خود بلند شد. در همان لحظات مسی گل زد. گروندونا، رئیس فدراسیون آرژانتین که شدیداً با دیگو مشکل داشت، گفت به لطف این‌که او از ورزشگاه رفت، به گل رسیدند و همان بهتر که رفت! مارادونا هم در جواب او گفت: «من فقط جایم را عوض کردم تا بتوانم بازی را بهتر ببینم. نمایش آرژانتین ضعیف بود و به خاطر مسی برد. گروندونا لباسی پوشیده که فیفا برایش خریده. تو هیچی نیستی!»

شبیبه به لمس کردن آسمان‌ها با دستانت است». حالا که این اسطوره فوتبال از دنیا رفته، نگاهی به تیتروهایی می‌اندازیم که روزنامه‌ها در این زمینه منتشر کرده‌اند:
۱- مارکا، چاپ اسپانیا: اگر یک بار دیگر به دنیا بیایم، باز هم می‌خواهم فوتبالیست و دیگو مارادونا شوم، من بارها مردم را خوشحال کردم و همین برابم کافی است.

شبیبه به لمس کردن آسمان‌ها با دستانت است». حالا که این اسطوره فوتبال از دنیا رفته، نگاهی به تیتروهایی می‌اندازیم که روزنامه‌ها در این زمینه منتشر کرده‌اند:
۱- مارکا، چاپ اسپانیا: اگر یک بار دیگر به دنیا بیایم، باز هم می‌خواهم فوتبالیست و دیگو مارادونا شوم، من بارها مردم را خوشحال کردم و همین برابم کافی است.

یک شهر در سوگ

صبح روز پنجشنبه که آفتاب کم‌کم در شهر بوئنس آیرس بالا می‌آمد، اکثر مردم شهر می‌دانستند قرار است عجیب‌ترین روز زندگی‌شان را سپری کنند. از ساعت ۷ صبح قرار بود مراسم وداع با دون دیگو شروع شود، اما از ساعت‌ها قبل حضور مردم در خیابان‌های منتهی به کاخ ریاست جمهوری آرژانتین به قدری زیاد بود که انگار آنها شب قبل را با بازگویی خاطراتی از بزرگترین اسطوره‌شان به صبح رسانده بودند.

هر چه ساعت جلوتر می‌رفت، طول صف منتهی به محل وداع با مارادونا طولانی‌تر و از طرف دیگر حجم ترافیک خیابان‌های اطراف بیشتر می‌شد. البته این اولین و شاید هم آخرین بار بود که ترافیکی با چنین شکل و شمایی در بوئنس آیرس شکل می‌گرفت: هیچ صدایی از ماشین‌ها بیرون نمی‌آمد و انگار شهر به یک فضای باز بزرگ برای رسیدن به آرامش تبدیل شده بود. قبلاً هم این شهر شاهد حضور گسترده مردم برای دیدار و ابراز محبت با دیگو بود، اما مراسم وداع با او در کل تاریخ آرژانتین بی‌سابقه شد. همانطور که مارادونا در طول دوران زندگی و فوتبالش پراز تناقض بود، مراسم وداع با او نیز از این قاعده مستثنا نشد. در میان خیل مردمی که لباس شماره ۱۰ تیم ملی آرژانتین یا تیم بوکا جونیورز را پوشیده بودند، افرادی با لباس تیم ریورپلاته (رقیب و دشمن اصلی بوکا) هم به چشم می‌خوردند. حتی می‌شد افرادی را دید که لباس دیگر تیم‌های بوئنس آیرس همچون ریسینگ و خیمانسیا را پوشیده بودند. بعضی‌ها هم لباس تیم‌های مورد علاقه خود در راگی یا بسکتبال را پوشیده و به خیابان‌ها آمده بودند.

در واقع مارادونا نه تنها طرفداران فوتبال، بلکه یک ملت را در ورزش متحد کرده بود. یک حقیقت جالب، حضور افرادی بود که بی‌شک هنرنمایی دیگو در زمین فوتبال را فقط در سایت‌های اینترنتی دیده بودند و حال می‌خواستند آخرین حضور او در بین مردم آرژانتین را از نزدیک تماشا کنند. در میان بهت و سکوت عجیبی که ساعت‌ها بر این مردم حاکم بود، ناگهان گروهی از مردم با صدای بلند همان آوازی را خواندند که بعد از جام جهانی ۸۶ و قهرمانی آرژانتین با مارادونا، در خیابان‌های بوئنس آیرس شنیده می‌شد: « ما دستان مارادونا را گرفتیم و او ما را قهرمان کرد.»

در بحبوحه شیوع کرونا همه بالاجبار ماسک به صورت زده بودند، اما در همه‌ها و شلوغی جمعیت، این احساس بین خیلی‌ها بود که در چنین روزی مجوزی بالاتر از قوانین موجود برای زیر پا گذاشتن پروتکل‌های بهداشتی وجود دارد. تمام حرف این مردم را جوانی بیان کرد که پرچم آرژانتین را روی دوشش انداخته بود و با بغض می‌گفت: « دیگو تنها فردی بود که پای قولش به این کشور ایستاد.»



خوشبخت جهانی‌که مارادونا داشت



در نمایشنامه زندگی‌گالیله (برتولت برشت)، آندره‌آبه گالیله می‌گوید: «بدبخت کشوری که قهرمان ندارد.» و گالیله جواب می‌دهد: «نه! بدبخت کشوری که احتیاج به قهرمان دارد.» شاید به نوعی هر دو راست می‌گفتند. اما چرا بدبخت؟ هردوی این ملت‌ها گونه‌ای خوشبختی را تجربه می‌کنند، حالا یکی کمتر و یکی بیشتر. آن کشوری که فاقد قهرمان است، حتما اوضاعش آنقدر روبه‌راه و یکدست است که نیاز به نجات‌دهنده‌ای برای تغییر و بهبود شرایط در خود احساس نمی‌کند ولی از داشتن یک قهرمان و کسی که به او افتخار کند و بنازد محروم است و آن کشور و ملتی هم که غرق در مصائب متعدد است، تنها به یمن وجود قهرمان، امکان نفس کشیدن و دمی آرامش را دارد و کعبه آمالش را در او می‌جوید. و این دقیقاً اوضاع مردم شهر ناپل در فیلم «بچه‌های خیابان» است که با وجود مشکلات بی‌پایان شهرشان فقط و فقط یک دلخوشی دارند و آن هم قهرمانی تیم فوتبال ناپولی با دیگو آرماندو مارادونا است. اسطوره تکرارشدنی فوتبال دنیا و تیم ملی آرژانتین که با آمدن به شهر و تیمی کوچک و گنگام در ایتالیا غوغایی به پا کرد و یگ‌تنه این تیم را به همه چیز از جمله قهرمانی رساند تا حقیقتاً تنها مفر رهایی مردم در میان خیل عظیم گرفتاری‌ها و تیره‌روزی‌ها باشد.

جلوه بارز عزت مردم به این قهرمان و ستایش میزان محبوبیت مارادونا در ناپل ماثم زده و یکسر سیاه در هیبت سیاستوانو پاسکواله نمایان می‌شود. همان پسر بچه‌ای که از ابتدا تا انتهای حضورش در فیلم، پیراهن شماره ده مارادونا در تیم ناپل را به تن دارد و فیلم هم این‌گونه با خود او تمام می‌شود؛ شب قهرمانی تیم ناپولی است. هواداران پرشور تیم (درواقع تمام مردم شهر) در میان آتش بازی یکسره و بی‌امان نام مارادونا را فریاد می‌زنند تا برای ساعاتی هم که شده غم‌ها و بدبختی‌هایشان را به فراموشی بپسارند. این لحظات دقیقاً همزمان است با بازگشت نوجوانان بزهاراک به زندان توسط ماشین‌های پلیس. صدای شادی مردم روی تصویر چهره‌های غمگین بچه‌های زندانی شنیده می‌شود از جمله روی چهره پاسکواله که به شدت از انتقال دوباره به زندان و مرگ دوستش سالواتوره غصه‌دار است. یکی از افسران پلیس از پسر بچه فروشنده‌ای یک پوستر بزرگ مارادونا می‌خرد و به دست پاسکواله می‌دهد تا او را از ناراحتی درآورد.

ماشین پلیس در میان ترافیک شدید به راهش ادامه می‌دهد. پسر بچه فروشنده که او هم پیراهن شماره ده مارادونا را به تن دارد پشت سر ماشین می‌دود و فریاد می‌زند. سرانجام خود را به ماشین می‌رساند تا باقی پول افسر را به او بدهد و حالا ما چهره خندان او را در نمایی نزدیک و خیلی واضح می‌بینیم. چهره او با پاسکواله من نمی‌زند. شاید هم خود او باشد یا این‌که کارگردان با این شباهت خواسته به ما بگوید که پاسکواله می‌توانست الان جایی آن بیرون و در دنیای آزاد باشد، جایی به‌غیر از پشت میله‌های زندان. اما پیشنهاد ما به پاسکواله برای تحمل چنین شرایط دشوار و تلخی، دلخوش بودن با همان عکس مارادونا و آن پیراهن شماره دهی است که به تن دارد. چون تا مارادونا هست غمی وجود ندارد. تاکید می‌کنم: تا مارادونا هست.

